

معرفت‌شناسی برنارد بولزانو*

جلال پی‌کانی

اشاره

«برنارد بولزانو»^۱ (۱۷۸۲-۱۸۴۸)، فیلسوف، ریاضیدان، منطق‌دان و متاله بزرگ قرن نوزده، به همراه فرگه^۲ پایه‌گذاران آلمانی فلسفه تحلیلی هستند. وی از پیشگامان پدیدارشناسی نیز محسوب می‌شود. بولزانو با سرسختی به نقد فلسفه کانت^۳ و ایده‌آلیسم آلمانی پرداخت. در میان فیلسوفان آلمانی زبان هیچ کس چون او به حمایت از فایده‌باوری باوری برنخاست. در سال ۱۸۳۷ کتاب (نظریه معرفت (wissenschaftslehre) را انتشار داد و با این کار تبدیل به بزرگترین منطق‌دان دوره لایب‌نیتس^۴ تا فرگه گردید. هوسول^۵ از نظریات او در باب گزاره‌ها برای مقابله با روانشناسی‌گرایی و به سود پدیدارشناسی مدد گرفت.»

پژوهشهای معرفت‌شناسانه بولزانو دربارهٔ مسائل سنتی است، از قبیل: ما چگونه کسب معرفت می‌کنیم: میزان یقینی بودن معرفت و شناخت ما تا چه میزانی است؟ آیا معرفت آدمی حد و حدودی دارد و اگر دارد این حد و حدود کدامند؟ آنچه که در معرفت‌شناسی بولزانو نو و بدیع می‌نماید ژرف‌نگری‌های دقیق او است هنگام معرفی مفاهیم و صورت‌بندی مسائل، و نیز تفکیک روشن بین نظریهٔ شناخت آدمی از یکطرف، و دانش‌هایی مانند منطق و متافیزیک، از طرف دیگر. در بحث از معرفت‌شناسی‌های هیوم^۶ و کانت^۷ دیدیم که اهداف نهایی نظریات شناخت آنها روشن نیست. هنگامی که هیوم به تبیین چگونگی بدست آوردن شناختمان دربارهٔ «موضوعات واقع» و «روابط تصورات» می‌پردازد، آیا در جستجوی روانشناسی تکوینی است؟ آیا به صورت‌بندی نظریات روش‌شناسانه می‌پردازد؟ و یا اینکه بایستی توصیفات او را بعنوان بخشی از تعریف شناخت تلقی کرد؟

معرفت‌شناسی بولزانو از این بابت، در اصل، کاملاً روشن است. معرفت‌شناسی

* A HISTORY OF PHILOSOPHY Volumes (From Bolzano to Wittgenstein)
ANDERS WEDBERG

بولزانو صریحاً به معنی روانشناسی تکوینی است و با باریک بینی بیشتر، نظریه‌ای است روانشناسانه پیرامون روابط علی بین حکم‌هایی که یک فرد می‌سازد. ولی بولزانو بسیار دورتر از زمانی می‌زیست که روانشناسی تبدیل به یک علم تجربی شد، لذا رهیافت او به روانشناسی شناخت کاملاً نظری و در بسیاری از جنبه‌ها سنتی است. ماهیت روش وی را می‌توان اینگونه توصیف کرد: نوسازمانی مفروضاتی که در معرفت‌شناسی‌های قدیمی با آنها مواجه بود و انتقال آنها به چارچوب مفهومی خالص خودش. به عقیده بین من انتقال بولزانو نشان می‌دهد که رهیافت تکوینی - روانشناسان نمی‌تواند همسان با آنچه که آنرا مفاهیم معرفت‌شناسی سنتی می‌نامیم تلقی شود، هر چند که شاید اینگونه نباشد. (من بسیاری از معرفت‌شناسان امروزی، از جمله تجربه‌گرایان معاصر را مشمول در «معرفت‌شناسی سنتی» - عبارتی که از لحاظ دقت و عمق مبهم است - می‌دانم). ایده‌های معرفت‌شناسی سنتی که به نظر می‌رسد هسته حقایق مهمی را در خود داشته باشد - ولو اینکه شاید تبیین روشن آنها سخت به نظر آید - هنگام انتقال به روانشناسی شماتیک، که تا حدی متناقض و بی‌تناسب است، دچار دگرگونی شده است. هر چند که روشنگری‌های بولزانو به سرانجام نرسید، ولی نایستی از شایستگی وی از این بابت که (احتمالاً) اولین شخص در تاریخ فلسفه هست که دست به تلاش برای روشنگری در این زمینه زد، غفلت کرد. ناکامی وی عامل محرکی شد برای معرفت‌شناسانی که به سبک سنتی کار می‌کردند تا دست به یافتن روشنگری‌های مفهومی بهتری زده و حصارهای الگوهای کهن اندیشه را درهم شکنند.

الف) مفاهیم و مسائل بنیادی

در حالیکه صدق فی نفسه امری است عینی که مستقل از حیات آدمی است، شناخت یک صدق فی نفسه پدیداری است که عارض بر ذهن آگاه می‌گردد. بولزانو «شناخت» را بصورت «حکم صادق»^۸ تعریف می‌کند. ساختن یک حکم همانا باور به یک گزاره فی نفسه است و حکم در صورتی صادق است که گزاره صادق باشد. در حالیکه صدق‌های فی نفسه همانند کذب‌های فی نفسه به بالای جهان «هستومندی»^۹، به اصطلاح، صعود کرده‌اند، حکمهای صادق، همانند سایر پدیده‌های منطقی، در یک بستر علی و گذرا جمع شده‌اند.

ممکن است در میان عواملی که در مجموع علت مستقیم کافی و زمانی ساخت حکم J را تشکیل می‌دهد، حکمهای معین دیگری نیز وجود داشته باشند که توسط انسان ایجاد شده باشند، مانند « J_1, J_2, \dots, J_n ». اگر این مجموعه کلی حکم‌های « J » و... و J_1 را با K نشان دهیم، آنگاه می‌توانیم بگوییم J توسط K «وساطت»^{۱۱} شده است. معرفت‌شناسی، به زعم بولزانو نظریه‌ای است که بر پایه منطق (که شامل منطق تغییر^{۱۱}) و نظریه سامان عینی صدق‌هاست) بنا می‌گردد ولی آنچه که در این علم غیر از منطق است عبارت می‌باشد از اینکه معرفت‌شناسی رابطه علی و وساطت بین حکم‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد.

ما می‌توانیم بر پایه این رابطه تعدادی از مفاهیم دیگر را مطرح کنیم
تعریف ۱- J یک حکم با واسطه است = J حکمی است که از طریق حکم‌های دیگر وساطت شده است.

تعریف ۲- J یک حکم بی‌واسطه است = J با واسطه نیست.

حال می‌توان برخی از مهمترین مسائل معرفت‌شناسانه مورد علاقه بولزانو را بصورت زیر بیان کرد:

مسئله ۱- انسان کدام حکمهای بی‌واسطه را می‌سازد؟

مسئله ۲- چه روابط منطقی بین یک حکم مفروض و حکم‌هایی که خود با واسطه‌اند برقرار است.

مسئله ۳- چگونه به مهمترین بخشهای معرفت‌تجزیی خود می‌رسیم - و یا چگونه می‌توانیم برسیم؟

مسئله ۴- آیا هیچ حقیقت فی‌نفسه‌ای در خصوص اینکه آیا اصلاً انسانها می‌توانند شناخت - خواه بی‌واسطه و خواه با واسطه، بدست آورند یا نه، وجود دارد.

در طول بخشهای (ب) تا (ه) این نوشتار به پاسخهای بولزانو درباب مسائل ۱ تا ۴ خواهیم پرداخت. قبلاً دانستیم که بولزانو همانند سلف خود، کانت، بین «شهودها»^{۱۲} و «مفاهیم»^{۱۳} فرق قائل شده است.

هر زمان توجه ذهنمان را به سوی تغییری که یک شیء خارجی در حواسمان ایجاد می‌کند، برمی‌گردانیم - مثلاً زمانی که یک گل رُز در ذهنمان پدیدار می‌شود - نزدیکترین و مستقیم‌ترین تأثیر این فعل توجه کردن این است که تصویری از تغییر در درون ما سر بر می‌آورد. این تصور، پوچ و بی‌محتوا نیست. متعلق و عین این تصور، تغییر قابل توجهی

است که در ذهن ما واقع می‌شود و ورای آن هیچ چیزی نیست، پس تنها یک ابژه^{۱۴} فرد وجود دارد. لذا می‌توانیم بگوییم که این تصور، یک تصور ساده است. در این رویداد و نیز در طول فعالیت پیوسته و مستمر ذهنمان، تصورات. بسیار دیگری نیز بوجود می‌آیند که شبیه تصورات ساده نیستند، مانند تمام حکم‌ها - بخصوص آنهایی که در رابطه با تغییری هستند که در درون ما واقع می‌شود، مثلاً: این (که فقط آنرا در این لحظه می‌بینم) احساس یا تصور قرمز است؛ این (که در حال حاضر می‌بویمش) رایحه دلپذیری است؛ این (که تنها در این لحظه، هنگامی که با نوک انگشتم خاری را لمس می‌کنم) احساسی از درد است؛ و غیره. در این حکمها، تصوره‌های قرمز، دلپذیر، رایحه، درد و غیره دارای چندین عین (متعلق شناسایی) هستند. ولی ذهن - تصورها^{۱۵} که در آنها بوجود می‌آیند و با واژه «این» مشخص می‌شوند، مطمئناً تصوره‌های ساده صادق هستند^{۱۶}.

در اثر چنان تأملاتی بولزانو به این نتیجه رسید که شهود را بصورت یک تصور بسیط بعلاوه یک عین ساده تعریف کند. وی معتقد است این تعریف تقریباً همان دسته از پدیدارها را در بر می‌گیرد که کانت با اصطلاح «مفهوم» به بیان آن می‌پردازد. وی مفهوم^{۱۷} را بعنوان تصویری تعریف می‌کند که نه سازا است و نه دربردارنده هر گونه شهودی است. تصور می‌کنم تعریفهای بولزانو از «شهود» و «مفهوم» چندان روشنگر نیست. وی معتقد است که هرگز نمی‌توان یک شهود را باز تولید کرد، یعنی دو شهود ذهنی جداگانه که شهود فی‌نفسه یکسانی بعنوان محتوای خود دارند، نمی‌توانند واقع شوند. بنابراین نمی‌توانیم شهودهای متعلق به خود را به شخص دیگر انتقال دهیم، یعنی نمی‌توانیم در آنها شهودهای ذهنی دارای محتوایی مشابه با شهودهای خود ایجاد کنیم. در مقابل، مفاهیم، هم دارای قابلیت باز تولید و هم دارای قابلیت انقسام هستند.

بولزانو در راستای تفکیک فوق، تفکیک بین گزاره‌های (حکمه‌های) شهودی و مفهومی را مطرح کرد گزاره‌ای (حکمی) که منحصرأ بر مبنای مفاهیم بنا شود، گزاره (حکم) مفهومی و گزاره‌ای (حکمی) که حداقل یک شهود را در بر داشته باشد گزاره (حکم) شهودی نامیده می‌شود. بولزانو بر مبنای رابطه بین وساطت و این مفاهیم جدید، تعاریف خود از مفاهیم سنتی پیشینی^{۱۸} و پسینی^{۱۹} را شکل داد. اگر یک حکم مفهومی را در نظر بگیریم سپس حکمهایی را بیابیم که آن حکم مورد نظر توسط این حکمها با واسطه شده است و بعد از آن حکمهای دیگری بیابیم که خود این حکمهای واسطه را با

واسطه کرده‌اند و الی آخر، آنگاه آنچه که ممکن است اتفاق بیافتد این است که از هر راهی که برویم آخر سر به حکم‌های مفهومی می‌رسیم. در اینجا بولزانو حکمی را که نقطه آغازین ماست، حکم پیشینی می‌نامند.

ولی اگر این حکم، خود یک حکم شهودی باشد و یا با دنبال کردن واسطه‌ها، در یک نقطه با یک حکم شهودی مواجه شویم، آنگاه این حکم، یک حکم پسینی است.

تعریف ۳- J یک حکم پیشینی است. $= J$ یا یک حکم مفهومی بیواسطه است و یا کلاً توسط احکام مفهومی وساطت شده است.

تعریف ۴- J یک حکم پسینی است $= J$ حکمی است غیر پیشینی

حال، بولزانو نیز همانند سلف خود، «کانت» از خویش می‌پرسد:

مسئله ۵: کدام حکم‌های پیشینی در معرفت آدمی یافت می‌شوند؟

هر چند واژه‌های مورد استفاده بولزانو همانند واژه‌های مورد استفاده کانت است، لیکن این مسئله در اثر تیزبینی بولزانو معنای جدیدی بخود گرفته است اما تعریف‌هایی که بدست می‌دهد تا حدی مغشوش هستند. بولزانو نیز همچون کانت معتقد است که همانند حکم‌های تحلیلی^{۲۱} پیشینی، حکم‌های تألیفی پیشینی هم داریم. از جمله مثال‌های بولزانو در باب حکم تألیفی پیشینی این گزاره است: مفهوم «اسب» با مفهوم «سگ» یکی نیست. از این بابت هم که معتقد بود حکم‌های پیشینی نقشی ضروری در علوم طبیعی، بخصوص فیزیک، دارند با کانت همراه بود ولی برخلاف کانت حساب را تحلیلی محسوب می‌کرد. هر چند که علم هندسه روزگار خود را پیشینی تلقی نمی‌کرد ولی معتقد بود که توسعه آن به نحوی کاملاً مفهومی و بدون ارجاع به شهودمان از مکان و در نتیجه پیشینی ساختن آن بایستی ممکن باشد. در نتیجه، این علم بایستی توسط کسانی که هیچ ایده تصویری از واژه‌هایی همچون «خط»، «سطح» و امثالهم ندارند نیز قابل فهم باشد. اما بولزانو هیچ بحث نظام‌مندی در باب مسئله ۵ ارائه کرد.

ب) حکم‌های بی‌واسطه

به نظر می‌رسد آنچه که قبلاً درباره ناسازگاری موجود بین اهداف و روش‌های معرفت‌شناسی بولزانو ذکر شد در بحث از حکم‌های بی‌واسطه پررنگتر است. وی تصریح می‌کند که همه حکم‌های بی‌واسطه ما دارای درجه یکسانی از «اعتمادپذیری» -

که وی این خصوصیت را با واژه «یقین کامل»^{۲۱} نیز بیان می‌کند - هستند وقوع خطا در حکم‌های بی‌واسطه غیرممکن است: گویی احمقانه‌ترین یقین‌ها نمی‌توانند بطور بی‌واسطه بوجود آیند! وی در اینجا نیز، همانند چندین مسأله دیگر، در مواجهه با حیات ذهنی انسان نوعی خوشبینی انتزاعی عقلگرایانه از خود بروز می‌دهد. ولی این خوشبینی باعث نمی‌شود تا در موارد ملموس و انضمامی به اظهار نظر صریح پردازد. به عقیده بولزانو، یک حکم بی‌واسطه هرگز نمی‌تواند ناصحیح باشد ولی در عین حال تصدیق می‌کند که ما هرگز نمی‌توانیم از بی‌واسطه بودن حکمی که آنرا بی‌واسطه تلقی می‌کنیم مطمئن باشیم: چرا که ممکن است توسط حکم‌های دیگر بخوبی وساطت شده باشد، ولو اینکه ما از این حقیقت ناآگاه باشیم. بولزانو با پسینی تلقی کردن معرفت بی‌واسطه در موقعیتی قرار می‌گیرد که تا حد زیادی یادآور چیزی است که من قبلاً آنرا دیدگاه ذهنی هیوم نامیدم. بولزانو معتقد است که دو نوع «حکم مربوط به ادراک حسی» (حکم شهودی بی‌واسطه) وجود دارد که وی نیز همانند هیوم آنها را بنیانهای نهایی معرفت تجربی انسان می‌داند.

یک نوع از این حکمها به فرم زیر هستند:

الف) من پدیدار A (Erscheinung) را تجربه می‌کنم

فاعل «من» هستومندی است که حکم را می‌سازد ولی محمول پدیداری است که در این هستومند در لحظه، حضور تصور، ایجاد حکم، حس کردن، تشخیص و یا چیزی از این قسم، بوجود می‌آید».

نوع دیگر، حکمهای از نوع زیر هستند:

ب) این یک A است

در این حکم واژه «این» دلالت بر امری دارد که من در لحظه بزبان آوردن^{۲۲} (ب) شهودش می‌کنم. در اینجا ذهن - تصور یک شهود است و تنها در هستومندی حاضر می‌شود که حکم را می‌سازد و این هستومند تحت مفهوم معینی که A بیان می‌کند مندرج است، مانند: «این (که دقیقاً در این لحظه شهودش می‌کنم) یک شیء «قرمز»، رایحه‌ای دلپذیر و یا چیزی شبیه آن است»^{۲۳}

ممکن است حکم‌های الف) و ب) باواسطه باشند ولی برخی از آنها بی‌واسطه‌اند. بولزانو حکمهای بی‌واسطه‌ای را که از این دسته هستند حکمهای ادراک

حسی^{۲۴} می‌نامد به زعم بولزانو این حکمها نمودی کاملاً ذهنی دارند.

«بنابراین فکر می‌کنم.... نمی‌توانیم شناخت بیواسطه از وجود یک عین [خارجی] فرد داشته باشیم و حتی شناخت ما از خاصه‌ها یا تغییرات آنها - مثلاً اینکه آیا در این لحظه در حرکت است یا نه - کمتر از این حد است. بنابراین به نظر من این حکم که پرنده‌ای پرواز می‌کند، حکمی است که از طریق استنباط^{۲۵} بدان رسیده‌ایم. ولی از آنجاییکه از مقدمات ضروری این استنباط ناآگاهیم معمولاً تصور می‌کنیم که این حکم، یک ادراک حسی مستقیم بوده و در نتیجه اینگونه اظهار می‌کنیم که ما پرواز پرنده را استنباط نمی‌کنیم بلکه مستقیماً آنرا مشاهده می‌کنیم»^{۲۶}

بنیان‌هایی معرفت‌آدمی علاوه بر حکمهای ادراک حسی حکمهای مفهومی بی‌واسطه معینی را نیز شامل می‌شود. وی این حکمها را حکمهای بی‌واسطه پیشینی می‌نامد. همانگونه که قبلاً گفته شد، بولزانو این بخش از نظریه‌اش را بطور نظام‌مند ارائه نکرد.

ج) ساز و کار وساطت

مفهوم بنیان‌نهی^{۲۷} که سامان ذهنی صدقها را شکل می‌دهد، در اصل رابطه‌ای است بین صدقهای فی‌نفسه، ولی به سادگی می‌توان مفهوم را طوری بسط داد تا در مورد حکمها نیز قابل استفاده باشد. ما می‌توانیم بگوییم که حکم L بر مبنای مجموعه حکمهای K بنا می‌شود، اگر گزاره فی‌نفسه‌ای که از طریق L بیان می‌شود بر مبنای گزاره‌های فی‌نفسه‌ای که از طریق حکمهای متعلق به k بیان می‌شوند، بنا شود. می‌توان به نحو قیاسی، مفاهیم اشتقاق و احتمال را که حاصل از منطقی‌تغییر هستند، درباره حکمها نیز بکار برد. خوشبینی عقلگرایانه بولزانو بیشتر در نظریه ساز و کار وساطت آشکار می‌شود، یعنی اینکه چگونه انسانها از حکمهای مفروض به حکمهای جدید می‌رسند. بعقیده بولزانو، هرگاه حکم L توسط مجموعه‌ای از حکمهای K وساطت می‌شود همواره یکی از سه رابطه زیر بدست می‌آید:

۱- L بر پایه k بنا می‌شود

۲- L قابل اشتقاق از k است

۳- L در رابطه با k دارای یک احتمال معینی است

بولزانو می‌گوید اگر ما می‌توانستیم حکم L را بر مبنای سایر حکمهای معین k و بدون

بدست آوردن یکی از این سه رابطه تشکیل دهیم، آنگاه «ذهن آدمی بایستی دارای ساز و کار کاملاً معیوبی بود» و این چیزی است که وی از پذیرفتن آن سر باز می زند. هر چند که وی ساز و کار معیوبی را به ذهن انسان نسبت نمی دهد، لیکن می پذیرد که ساز و کار ذهن انسان در وساطت حکمها دارای نقص است. اگر حکم L بر پایه شناخت بی واسطه ما و فقط با استفاده از روابط (۱) و (۲) تشکیل می شود، آنگاه L بایستی صادق باشد. زیرا شناخت بی واسطه صادق است و روابط (۱) و (۲) ما را از K صادق به L صادق هدایت می کند. اینکه ما هرگز حکمهای اشتباه نمی سازیم ناشی از این است که اشتقاق یک نتیجه، کاملاً احتمالی است. علت احتمالی بودن این نتیجه گیری نیز وجود نقص در توانایی ما برای پیمایش دقیق مجموعه عظیمی از کثرات است. بولزانو تصریح دارد که خداوند هرگز استنباط احتمالی صرف انجام نمی دهد.

این دیدگاههای معرفت شناسانه، موجب حیرت ولتر^{۲۸} - کسی که کتاب کاندید^{۲۹} را بر علیه مراد بولزانو، لایب نیس^{۳۰} نوشت - خواهد شد. به نظر نمی رسد بولزانو قصد مزاح داشته باشد!

د) شناخت تجربی چگونه بدست می آید و یا می تواند بدست آید؟

بخش ۲.۳ کتاب نظریه معرفت در بردارنده عنوانهای مطولی همچون این عنوان است: «چگونه تا حدودی به کلی ترین حکمهای تجربی خود می رسیم و می توانیم برسیم». بنابراین مقصود بولزانو صرفاً این نیست که «توضیح دهد که در عمل، چنان حکمهایی چگونه تشکیل می شوند»، بلکه می خواهد روشن کند که «اگر یک انسان خردمند بخواهد تبیین بسیار کاملی از این نوع حکمها ارائه دهد، به چه طریقی بایستی برای خود تبیین کند که این حکمها چگونه می توانند تشکیل شوند و چگونه بایستی تشکیل شوند. اگر از این زاویه به نظریه بولزانو بنگریم وی ابتدا به مطالعه حکمهایی که درباره حیات ذهنی مان می سازیم می پردازد و سپس به سوی حکمهایی که درباره بدنمان می سازیم نظر کرده و آخر سر هم به حکمهایی که درباره جهان خارج می سازیم می پردازد. این کنکاش بولزانو، به زبان کارنپ، نوعی «بازسازی عقلانی»^{۳۱} شناخت تجربی است. از زاویه مدرن، کنکاشهای وی ناشی از اهمیتی است که وی به روشن کردن حکمایمان درباره روابط مکانی و زمانی می دهد، به اضافه اینکه حکمهای مربوط به روابط مکانی،

حکمهای مربوط به روابط زمانی را پیش فرض قرار می‌دهند. جزئیات بازسازی بولزانو پیچیده‌تر از آن است که در این مجال قابل بحث باشد.

ه) حدود معرفت آدمی

«این تصور که حقایق نامتناهی بسیاری وجود دارد ولی انسان بعنوان موجودی متناهی تنها قادر به کسب آگاهی در مقدار محدودی از آنهاست، طبیعتاً منجر به مطرح شدن این پرسش می‌شود که آیا قوه شناخت آدمی دارای حدود صریح و واضحی هست یا نه و آیا قادر به بیان این حدود هستیم یا نه. قبل از اینکه بتوانیم پاسخی به این پرسش بدهیم، ابتدا بایستی بطور دقیق‌تر مشخص کنیم که منظور ما از حدود این چینی و نیز تعیین این حدود چیست.»^{۳۲}

بولزانو با این عبارات بحث خود درباره یکی از سوالات مطرح شده در نقد عقل کانت را می‌آغازد. به زعم بولزانو، غرض از بیان حدود معرفت آدمی بدست آوردن معیاری است که بتوانیم به توسط آن معیار مشخص کنیم که آیا پرسش مطرح شده قوه شناختی ما را ارتقاء می‌بخشد یا نه. چنان معیاری مانع از تلاش بیهوده و ناشدنی می‌گردد. اگر کسی بر آن باشد که انسان نمی‌تواند از چیزی شناخت حاصل کند مگر اینکه شناخت آن برایش مفید باشد، این سخن نمی‌تواند معیار مطلوب ما باشد زیرا نمی‌توانیم مشخص کنیم که آیا شناخت یکی شیء مفروض برای ما مفید است یا نه. بیان حدود برای آنچه که قوه شناخت ما می‌توانست در گذشته انجام دهد و آنچه که حالا می‌تواند انجام دهد نیز غرض مطلوب ما نیست. مطلوب ما بیان حدودی است برای آنچه که قوه شناخت ما می‌تواند حتی در آینده نیز انجام دهد.

ولی این حدود، حدود معرفت چه کسی است؟ معرفت خود من؟ معرفت تمام انسانها؟ معرفت تمام موجودات متناهی؟ بولزانو می‌گوید این ابهام بایستی قبل اینکه یک بحث کاملاً موشکافانه آغاز گردد بایستی مرتفع شود.

مراد از «معرفت» چیست؟ در اینجا معرفت نمی‌تواند همان «حکم صادق» باشد چرا که ممکن است یک شخص تصادفاً - کما اینکه بارها اتفاق افتاده - حکم صادقی را درباره هر چیزی بیان کند. درک ما در اینجا از «معرفت» عبارتست از حکم صادقی که طبق قواعد بدست آمده است.

با چه عباراتی می‌توان حدود معرفت را تبیین کرد؟ بولزانو چندین امکان را بررسی

کرد ولی نهایتاً مجبور به رد همه آنها شد. ابتدا به بررسی این گزینه پرداخت که آیا می‌توان با توجه به چند مورد از اعضای مجموعه صدقهای k گفت که همه آنها فراتر از مرز قرار گرفته‌اند؟ چگونه می‌توان چنان مجموعه k را توصیف کرد؟ اگر این مرز در مورد معرفت من نیز صادق باشد روشن است که من قادر نخواهم بود اعضای k ، یعنی r ، ... و q و p را برشمارم و تنها چیزی که می‌توانم بدانم این خواهد بود که اولاً این گزاره‌ها حقیقی‌اند و ثانیاً شناخت آنها غیرممکن است شناخت همزمان این دو مطلب غیرممکن است: ۱- گزاره A صادق است ۲- من نمی‌توانم بدانم که A صادق است. آیا می‌توان بطور احتمالی مجموعه‌ای از حقایق غیر قابل شناخت را با بیان چند ویژگی مشخص کرد؟ بعنوان مثال آیا من می‌توانم بطور احتمالی یک مفهوم A درباره آنچه که می‌توانم بدانم، بیابم:

(الف) هیچ حقیقتی که از فرم کلی «همه A ها X هستند» قابل شناخت نیست
به اعتقاد بولزانو این گزاره صحیح نیست زیرا خود (الف) را می‌توان به گزاره‌ای از فرم کلی «همه A ها X هستند» تبدیل کرد (ممکن است مخاطب بولزانو متعجب شود که چگونه این کار انجام‌پذیر است). بنابراین شناخت (الف) مثال نقضی برای (الف) بوده و در نتیجه (الف) را باطل می‌کند. در مقابل، امکان دارد که شخصی در رابطه با تعدادی از مفاهیم A معتقد شود که:

(ب) هیچ حقیقتی از فرم کلی «همه A ها X هستند» قابل شناخت نیست، مگر اینکه X قبلاً در مفهوم A مندرج باشد.

ولی این گزاره نیز طبق نظر بولزانو می‌تواند بصورت «همه A ها X هستند» در آید که در اینجا X هم می‌تواند در مفهوم A مندرج باشد و هم می‌تواند مندرج نباشد. اگر (الف) مورد نظر باشد آنگاه گزاره (ب) تبدیل به یک همانگویی شده و از حیطة بحث خارج می‌شود. اگر گزاره (ب) مورد نظر باشد آنگاه شناخت ما از (ب) خود مثال نقضی برای (ب) خواهد بود.

به اعتقاد بولزانو، تلاش کانت در نقد عقل برای تعیین حدود معرفت آدمی را می‌توان در معنای (ب) تفسیر کرد. کانت معتقد است که «متعالی»^{۳۳} das übersinnliche یعنی آنچه که به ورای دسترس حواس ما تعالی یافته) فراتر از قلمرو معرفت ما قرار دارد. بولزانو معتقد است این سخن منجر به این خواهد شد که کانت

بگوید:

(ج) هیچ حقیقتی از فرم کلی «همه عیون متعالی x هستند» قابل شناخت نیست، مگر x در مفهوم «عین متعالی» مندرج باشد.

بنابراین بولزانو به این نتیجه رسید که نقادی کلی وی درباره (ب) قابل تعمیم به (ج) نیز هست: بعلاوه، به زعم بولزانو مفهوم «متعالی»، آنگونه که کانت بکار می‌برد، مغشوشتر و مبهمتر از آن است که قابل استفاده در یک بحث دقیق و موشکافانه باشد. حال، آیا می‌توانیم با توجه به تعدادی از اعضای مجموعه گزاره‌های k بگوییم که آنها توان ما را به حدی ارتقاء می‌بخشد که حتی می‌توانیم صادق و کاذب بودن همه اعضا را مشخص کنیم؟ بولزانو می‌گوید، تبیینی از این دست فوق‌العاده مشکل است. اینکه مادر تصدیق یا رد یک گزاره داده شده موفق نبوده‌ایم دلیل کافی برای این نتیجه‌گیری نیست که گزاره اساساً غیرقابل تعیین است. فرض می‌کنیم یک گزاره کاملاً مفهومی از فرم کلی «A دارای خاصه b است» مورد بحث است:

«چه کسی یأس آورتر از فردی خواهد بود که بگوید: ما هرگز شانس اینرا نخواهیم داشت تا بفهمیم که آیا دو مفهوم A و b می‌توانند بصورت یک حکم با هم پیوند یابند یا نه، فرقی هم ندارد که چقدر روی این دو مفهوم بیاندیشیم و یا اینکه چقدر آنها را با همدیگر و یا با همه مفاهیم مرتبط مقایسه کنیم. چه تعداد پرسش مربوط به حوزه حقایق مفهومی ناب همگی قرنها بدون اینکه حل شوند، رها شده بودند تا اینکه در این اواخر راهی برای حل آنها پیدا شد. یکی از این پرسشها می‌تواند این باشد: آیا رابطه بین محیط و قطر دایره یک رابطه منطقی است یا نه، و هزاران پرسش مشابه»^{۳۴}

در مورد حقایق تجربی نیز چنین وضعیتی برقرار است

حتی اگر ناکافی بودن تفکر صرف برای تصمیم‌گیری درباب یک گزاره نیاز به تجربه‌های جدید را بوجود نمی‌آورد، باز به این تجربه‌ها محتاج بودیم؛ ولو آنکه این تجربه‌ها تا به حال برای ما ناشناخته بودند، ولو آنکه بدرستی نتوانیم بفهمیم که آنها چگونه می‌توانند ایجاد شوند؛ با این وجود، آنها می‌توانند در آینده اتفاق بیفتند و پاسخ مسأله را به ما بدهند.^{۳۵}

بولزانو معتقد است که ما از ارائه حدود برای معرفت آدمی عاجزیم، «چرا که چنین چیزی اصلاً وجود ندارد، زیرا اگر معرفت انسانها را با هم جمع کنیم به سوی بی‌نهایت

می‌رود» بولزانو برخلاف تسلیم عقلانی کانت به نفع باور دینی، روبه سوی خوشبینی عقلگرایانه می‌آورد. کانت، نقاد عقل، نظریه‌پردازی متافیزیکی را به عنوان تلاش بیهوده برای گذر به مرزهای غیرقابل‌گذر معرفت ردّ می‌کند. تصور بولزانو این بود که قادر است استدلالهایی جهت ارائه یک جهان‌بینی تبیین کند، جهان‌بینی که در بسیاری از زمینه‌ها یادآور منادولوژی لایب نیتس است. (برخلاف لایب نیتس، بولزانو معتقد است «جواهر بسیط»^{۳۶} یا «اتم‌ها»^{۳۷} آزادانه در مکان وجود دارند که وی آنها را واقعیت عینی تلقی می‌کند.) بولزانو در رابطه با برخی از گزاره‌های مرتبط با این جهان‌بینی جرأت این را پیدا می‌کند که بگوید آنها حقایقی هستند که باعث می‌شوند تا یک برهان به اندازه هر قضیه ریاضی، روشن و مجاب‌کننده باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

پی نوشتها

1- Bernard Bolzano

2- Frege

3- Kant

4- Leibniz

5- Husserl

6- Hame

7- kant

8- true judgement

9- existence

10- mediation

۱۱- logic of rariation مؤلف اثر این نام را برای قسمتی از مباحث منطقی بولزانو برگزیده است

12- intuitions

13- concepts

14- object

15- subject - ideas

17- concept

18- a priori

19- a posteriori

20- Analytic

21- complete certainty

22- uterance

۱۶- نظریه معرفت، ص ۷۲

۲۳- نظریه معرفت، ص ۳۰۰.

24- perception

25- inference

۲۶- نظریه معرفت، ص ۴۰۰.

27- foanding

28- candide

29- beibniz

30- voltaire

31- raAional reconstruction

۳۲- نظریه معرفت، ص ۳۱۵.

33- transcendent

۳۴- نظریه معرفت، ص ۳۱۴.

۳۵- نظریه معرفت، ص ۳۱۲.

36- simple substances

37- atoms



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی